

مقدمه‌ای بر فلسفه سیاست در اسلام

سیاسی افلاطون و ارسطو که در فلسفه اسلامی اثر گذاشته‌اند، پرداخته می‌شود».

در این باره آمده است که افلاطون بر اساس معرفت‌شناسی معروف خود فیلسوف و حکیم را به‌خاطر آن که با «مثل» سر و کار دارند؛ شایسته حکومت می‌دانست، زیرا او بیش از دیگران از حقیقت، عدالت و فضیلت آگاه است. از طرفی در این مسئله ارسطو با استادش به چند دلیل هماهنگ نبود.

به عقیده ارسطو در این که رسیدن به معرفت‌های بنیادی، مخصوص فلاسفه است، شکی نیست، اما از این نکته نباید غفلت کرد که سیاست و حاکمیت نوعی داوری است که بیشتر با مسائل علمی سر و کار دارد که در معرض دگرگونی دائمی است، بنابراین شرط لازم برای سیاستمدار، داشتن معرفت کلی نیست بلکه داشتن تجربه و حکمت است، ثانیاً، هیچ فردی برتر از قانون نیست، حاکم چه فرد باشد، چه جمع، باید در چارچوب قانون عمل کند. در صورتی که برای افلاطون حاکم فوق قانون بود. ثالثاً، یکی از عقاید افلاطون، اشتراک در مال و زن بود که ارسطو این‌ها را نمی‌پذیرد. ارسطو در این رابطه به تجربه استناد می‌جوید که در صورت اشتراک، تعلق عاطفی و اقسام توجه‌های دیگر ضعیف شده می‌بازند. اشتراک زن، خانه را بی‌مدیر ساخته و فضیلت عفت را نابود می‌سازد. ارسطو حکومت فرد را درست نمی‌دانست، زیرا آن انسان خداگونه‌ای را که شایسته آن باشد که همگان از او فرمان برند، کجا می‌توان یافت؟ پس حکومت اشراف بهترین نوع است و حتی آن هم تا حدودی آرمانی است. پس باید به یک حکومت شبه جمهوری راضی شد؛ یعنی حاکمیت به نوبت گروهی نظامی بر اساس قانون. نویسنده معتقد است که این دو متفکر بزرگ در موارد قابل توجهی هم‌چون طبقاتی دانستن جامعه، توجیه نظام برده‌داری، نظارت بر زندگی فردی و حقانیت قدرت غالب هم‌فکرند.

او سپس می‌نویسد: «فلسفه سیاست افلاطون و ارسطو اگر چه در قرون گذشته تأثیر مهمی بر افکار اندیش‌مندان داشته است، اما در نظام پیچیده زندگی امروز و در شرایط ویژه‌ای که

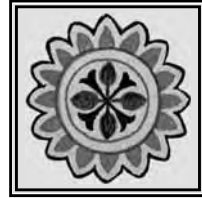
مهدی جلیلی



سیدیحیی یشربی، مقدمه‌ای بر فلسفه
سیاست در اسلام، تهران: مؤسسه
انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۷.

این کتاب شامل دو دفتر است. دفتر اول به سابقه بحث فلسفه سیاست تا پیش از انقلاب اسلامی ایران می‌پردازد و شامل شش فصل است. در دفتر دوم نیز، فلسفه سیاست پس از انقلاب در پنج فصل مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. نویسنده تلاش دارد تا در این مجموعه کوشش‌هایی را که در این زمینه از سوی فیلسوفان اسلامی صورت گرفته معرفی و مورد بحث و بررسی قرار دهد و از این رهگذر برای نظام اسلامی، یک فلسفه سیاست، بر اساس مبانی و اصول اسلام، طراحی و بازتعریف کند. نویسنده برای ریشه‌یابی موضوع به نظرات ارسطو و افلاطون نیز می‌پردازد.

در فصل نخست این کتاب می‌خوانیم: «برای بررسی تاریخی و تحلیلی فلسفه سیاست متفکران مسلمان، توجه به اندیشه سیاسی افلاطون و ارسطو ضروری است، نه تنها متفکران مسلمان بلکه تفکر سیاسی جهان در گذشته و حال از عناصری که این دو متفکر یونانی مورد توجه قرار داده‌اند، خالی نیست. ضمن این که در این پژوهش تنها به نکات عمده افکار



انسان امروز به آن دست یافته است، چندان کارایی ندارد. اما از یک جهت بسیار اهمیت دارد و آن اینکه فلسفه سیاست این دو متفکر آینه عصر زندگی آنان است.»

نگارنده در فصل دوم آورده است

که بحث سیاست در جهان اسلام به عنوان یک بحث فلسفی با فارابی آغاز شده است. و سیاست فارابی بر اساس اثر معروفش «آراء اهل مدینه فاضله» بررسی می‌شود که از آثار دیگر او بیشتر مورد توجه بوده است.

این نوشته فارابی که دارای سی‌وهفت باب است، نخست جهان هستی را از مبدأ آن تا دنیای محسوس، مورد بررسی قرار می‌دهد. این بخش، حکمت نظری فارابی است. فارابی در چند فصل آخر این قسمت، نفس انسان و قوای مختلف آن را مورد بحث قرار می‌دهد که قوای ادراکی انسان (حواس و عقل) را نیز در بر می‌گیرد. سپس می‌گوید: که انسان تنها موجود دارای اختیار است. یعنی تنها موجودی است که بر اساس اندیشه و تشخیص، دست به گزینش کاری می‌زند و آن را انجام می‌دهد. و نیز تنها موجودی است که می‌تواند معقولات نخستین خود را که مایه کمال نخستین او بودند، در جهت به دست آوردن کمال نهایی خود یعنی «سعادت» به کارگیرد و این سعادت، همان «تجرد جاودانه» از ماده است و این تجرد جاودانه، با کار و کوشش ارادی بدست می‌آید البته نه با هر کار و کوشش ارادی، بلکه با کارهای ویژه‌ای که محصول اوصاف و ملکات روحی ویژه‌ای هستند.

سپس نویسنده در ادامه همین فصل به نگرش سیاسی فارابی بر اساس معلومات ارائه شده، پرداخته و مسائل سیاست را به ترتیب زیر مورد بحث قرار می‌دهد:

۱. زندگی اجتماعی؛
۲. نظام جامعه؛
۳. ریاست مدینه؛
۴. انتقال حاکمیت؛
۵. جامعه‌های غیرفاضل.

فارابی حداقل اجتماع لازم برای زندگی سعادت‌مندانه انسان را «مدینه» دانسته و اجتماعات ناقص را در کسب فضیلت و سعادت، کارآمد نمی‌داند، این جامعه‌های کامل بر دو قسم‌اند: فاضل و غیرفاضل چون اهل مدینه با اراده خودشان کار می‌کنند، اگر در جهت فضیلت همکاری کنند، آن جامعه و مدینه فاضل است.

در ادامه این فصل، نویسنده به نقد سیاست فارابی اشاراتی کرده و در این ارزیابی به بررسی منابع، مبادی، دلایل و نتایج افکار فارابی می‌پردازد.

در این راستا می‌خوانیم: فارابی عنوان «نبی» را از اسلام گرفته و آن را با عنوان «فیلسوف» افلاطون تطبیق می‌دهد. به گفته نویسنده، هدف قرار دادن سعادت اخروی، یک فکر اسلامی است که برای یونانیان چندان مطرح نبود. فارابی، مسئله طبقات افلاطون را نیز جدی نمی‌گیرد و تحت تأثیر اسلام، همه را شایسته آموزش و پرورش دانسته و شغل‌ها را بر اساس شایستگی تقسیم می‌کند.

در این مجموعه درباره مبانی و مبادی سیاست فارابی آمده است: «مبنای اصلی سیاست فارابی، عقل و دقت عقلانی است که به حکمت نظر می‌انجامد سپس حکمت نظری پایه و اساس نظریه‌پردازی در حوزه حکمت عملی می‌گردد. بنابراین، سیاست فارابی چنان که غالباً در تدوین به دنبال فلسفه اوست، از لحاظ مبانی هم نتیجه هستی‌شناسی و انسان‌شناسی اوست. تعریف مدینه‌ها و ارزیابی آن‌ها همه بر اساس جهان‌شناسی و انسان‌شناسی می‌باشند.»

نویسنده درباره دلایل فارابی، می‌نویسد: «دلایل فارابی عقلی هستند اما اعتبار این دلایل را باید بر اساس اعتبار مقدمات آن‌ها در نظر گرفت. مقدمات فارابی غالباً مسائل و نتایج جهان‌شناسی و انسان‌شناسی او می‌باشند.

سپس به چند اشکال اشاره می‌کند شاید، مهم‌ترین اشکال بحث سیاست در آثار فیلسوفان مسلمان این باشد که هیچ پیشنه‌های جدی برای ایجاد تحول و بهبود در شرایط موجود زمان خود ندارند.

و اما اشکال مهم دیگر آن‌ها در مقایسه با زمان آن است که، آنان تنها بر اساس ذهنیت از حکومت‌های تسخیری و استبدادی سخن گفته‌اند. در حالی که در چندین قرن اخیر بحث‌های عمیقی در حاکمیت، رابطه دولت و مردم، حوزه وظایف و عملکرد دولت، مسئله انتقال قدرت، تفکیک قوا و ده‌ها مسئله دیگر انجام پذیرفته است که باید نظریه‌پردازی‌های امروز ما با توجه به همه آن‌ها، تحقق یابد.

فصل سوم از دفتر اول کتاب به سیاست در آثار حکمای بعد از فارابی می‌پردازد. در این راستا نویسنده نظرات و آراء ابوالحسن عامری، ابن سینا و اخوان‌الصفاء شهرزی و ملاصدرا را مورد بررسی قرار می‌دهد. او می‌نویسد: اخوان‌الصفاء به فارابی و منابع فارابی، یعنی عقاید افلاطون و ارسطو نیز توجه داشتند. الگوی آنان برای مدینه فاضله خودشان مدینه پیامبر اسلام (ص) است. اگر چه از شاهان ایران نام می‌برند

اما هرگز نه حاکمیت سلاطین گذشته ایران را حاکمیت مبنی بر وحی می‌دانند و نه چنان حاکمیتی را الگوی مناسب برای جامعه ایده‌آل خود پیشنهاد می‌کنند.



ناگفته نماند که در میان گروه‌های مختلف از متفکران اسلامی، تنها اخوان الصفا بحث سیاست را با هدف عملی و اجرایی کردن آن مطرح می‌کردند و در آرزوی تشکیل حکومت بودند.

نگارنده هم‌چنین در ادامه به آراء ملاصدرا در حوزه سیاست اشاره می‌کند.

از نظر نویسنده مطالب او در ضرورت زندگی اجتماعی و نیاز به قانون همان مطالب ابن‌سینا است و درباره حاکمیت بعد از پیامبر، امامت را مطرح می‌کند که کاملاً مطابق با عقیده شیعه امامیه است. ملاصدرا هم‌چنین پس از غیبت امام دوازدهم، برابر عقیده شیعه، مرجع مردم را مجتهدان روزگار می‌داند. و نیز تقسیماتی از جامعه دارد که این تقسیمات را از فارابی اقتباس کرده است.

صدرا توضیحاتی هم درباره فرق سیاست و شریعت دارد که بیشتر به جنبه نظری مسئله مربوط است. در ابتدای فصل چهارم کتاب تفکر سیاسی بر اساس منابع اسلامی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در این فصل می‌خوانیم: «فقها و اهل کلام، دوران حضور پیامبر اسلام (ص) را به عنوان مبنای مورد اتفاق جامعه اسلامی در نظر گرفته و همه آنان در این نکته اتفاق نظر دارند که حقوق و تکالیف اجتماعی از طرف خداوند، در شریعت اسلام به صورت جامع بیان شده‌اند و تنها مسئله‌ای که در آن دچار اختلاف جدی شده‌اند، مسئله امامت است».

نویسنده در ادامه این بحث می‌نویسد: «در مسئله امامت، دیدگاه‌های فقهی و کلامی هماهنگ‌اند. فقهای اهل سنت دیدگاهی دارند که اهل کلام آنان نیز آن را تأیید می‌کنند. چنان که فقها و متکلمان شیعه نیز، در این مسئله، اختلافی با هم ندارند».

اساس دیدگاه‌های اهل سنت آن است که مسئله امامت، یک مسئله فرعی است و چون حساسیت در این مسئله، زمینه را برای درگیری و خون‌ریزی فراهم می‌سازد، بنابراین باید، نسبت به آن چندان حساس نبود. اما به نظر می‌رسد که نه از فروع دانستن و جزء مسائل فقه قرار دادن امامت درست است و نه توصیه به حساس نداشتن مسئله، زیرا امروزه بر همگان روشن است که در چگونگی زندگی مردم، حاکمیت چه نقش اساسی دارد. بنابراین در هیچ جامعه‌ای نباید حاکمیت را، از مسائل غیرجدی شمرد، بلکه امام را به دلایلی که در این بخش مطرح شده است باید از اصول دانست و این دلایل عبارتند از:

۱. داشتن نقش بنیادی در شکل‌دهی به باور مردم؛

۲. تغییر شرایط؛

۳. ملاک‌ها و معیارها.

لذا از نظر شیعه امامت یک اصل است و مردم باید مصداق

امام را با قراین و نشانه‌ها و دلایلی لازم شناخته و در حقیقت آن را کشف کنند، در حالی که از نظر اهل سنت، امامت و خلافت یک امر اعتباری و یک مقام و منصب قراردادی و جعلی است. نویسنده در ادامه این فصل به اجمال به بررسی اوصاف امام و خلیفه از قبیل: عصمت، علمیت، برتری در کمالات اخلاقی، همراه داشتن آیه و معجزه می‌پردازد. هم‌چنین تحلیل دیدگاه شیعه در مورد چگونگی تعیین امام نیز مورد اشاره قرار می‌گیرد و نویسنده در این رابطه به اختصار به چند مسئله از جمله ضرورت تلاش انسان برای شناخت امام و هدایت غیبی می‌پردازد.

در فصل پنجم کتاب نخست، به بررسی اجمالی جریان تجدد غرب و بازتاب آن در ایران پرداخته شده و سپس بحث‌های سیاسی متأثر از تجدد غرب و هم‌چنین سه مفهوم، تفکر، دیانت و حکومت مورد بحث و ارزیابی قرار می‌گیرند.

در ادامه این فصل نیز به مواردی از دعای خام، بی‌منا و بی‌حاصل روشن‌فکرانی که متأثر از غرب جدید شدند، اشاره می‌شود. نویسنده در این رابطه می‌نویسد:

«مسائل دیگری نیز از محصولات تحول فکری و تجدد

غرب، که از طرف روشن‌فکران جامعه ما مطرح می‌شوند از قبیل پلورالیسم، پدیدارشناسی، تفسیر هرمنوتیک، فلسفه دین، فلسفه دین، فلسفه اخلاق، فلسفه هنر، سنت‌گرایی، پست‌مدرنیسم و ده‌ها مسائل دیگر، همه اینها بدون توجه به مبانی و حتی بدون فهم درست از معانی آنهاست».

وی سپس به مسئله مشروطیت می‌پردازد: نخستین جلوه اثرپذیری از غرب و کار تقلیدی ما، در جنبش مشروطیت بود. با توجه به بحث‌های مقدماتی گذشته، بسیار طبیعی بود که مقلدان غرب، در جامعه به دنبال یک حاکمیت سکولار و قدرت‌مند باشند. به همین دلیل بود که سران و کارگردانان مشروطیت، اصلاً مذهب را مطرح نکرده و در حد امکان نیز با نفوذ روحانیون مخالف بودند. در اولین قانون اساسی پس از پیروزی انقلاب مشروطیت، گویی اعضای مجلس مؤسسان، حتی اکثریت روحانیت حامی مشروطیت هم، مذهب را نادیده گرفته و بیش از هر چیز به الگوی غربی کار خود توجه داشتند، چرا که ظاهراً هیچ‌گونه پیش‌بینی در مورد جایگاه روحانیت، در جامعه مدنی که با مشروطه آغاز می‌شد، به چشم نمی‌خورد. چنان که شکست و تسلیم آنان را در برابر طرف‌داران مشروعه از طرفی و ناکارآمدی مشروطیت را در ایجاد جامعه مدنی از طرف دیگر شاهد هستیم. در پایان این فصل به جمهورییت بعد از سقوط سلطنت پهلوی پرداخته می‌شود و به روشن‌فکران مبارز و مخالف با حاکمیت پهلوی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در دو صف



کاملاً متفاوت، دو پیشنهاد مختلف داشتند که یکی رنگ و لعاب غربی داشت و دیگری حال و هوای شرقی، این دو پیشنهاد عبارت بود از:

«جمهوری دموکراتیک اسلامی» که در این پیشنهاد تکیه به جمهوریت بود، در برابر سلطنت و بر دموکراسی در برابر استبداد و پیشنهاد دومی مربوط بود به «جمهوری توده‌ای».

نویسنده در دفتر دوم این کتاب به فلسفه سیاست پس از انقلاب اسلامی و این پرسش که «فلسفه سیاست اسلامی یعنی چه» می‌پردازد.

به باور وی فلسفه سیاست که حاکمیت دینی را پیشنهاد می‌کند، بر سه مبنا تکیه دارد:

۱. نیاز بشر به زندگی اجتماعی؛

۲. نیاز زندگی اجتماعی به قانون؛

۳. ناکارآمدی قوانین بشری در تأمین سعادت انسان.

باید توجه داشت که نیاز انسان به زندگی اجتماعی تنها به خاطر نیازهای زیستی و مادی او نیست. سعادت معنوی و فضایل اخلاقی انسان نیز از جهات مختلف به زندگی اجتماعی وابسته است. نویسنده بر این عقیده است که

از همه مهم‌تر سعادت اخروی انسان است که در سایه ایمان و عمل صالح به دست می‌آید و بدون شک ایمان و عمل صالح نیز در زندگی اجتماعی فراهم می‌آید.



سید یحیی یثربی

از نگاه مؤلف اصل دوم نیاز جامعه به قانون است که در آن جای تردید نیست. چون جامعه بر اساس روابط انسان‌ها پدید می‌آید و این روابط نیازمند حساب و کتاب است و گرنه تعدی و درگیری جامعه را به آشوب کشیده و زندگی اجتماعی را غیرقابل تحمل خواهد کرد. او در ادامه و به عنوان اصل سوم می‌نویسد: در ناکارآمدی قوانین و تدبیرهای بشری در تأمین سعادت انسان نیز جای تردید نیست، دلیل این ادعا در دوران معاصر آن است که هنوز هم در جهان سوم، عده زیادی از مردم، هم از طرف قدرت حاکم کشورشان و هم از طرف قدرت‌های استعمارگر و امپریالیستی زیر ستم زندگی کرده و حقوقشان پایمال هوا و هوس عده‌ای از هم‌نوعان خودشان می‌گردد.

از نظر نگارنده کسانی که کار این قوانین قراردادی بشر را در تأمین سعادت او نمی‌پذیرند، ممکن است این موضوع را از دو جهت مورد بحث قرار دهند، تأمین سعادت دنیوی و تأمین سعادت اخروی که در این بخش از کتاب این دو جهت به‌طور مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نویسنده در نقد وضعیت امروز جهان غرب می‌نویسد: بعضی از روشن‌فکران مذهبی غرب بر این باور بودند که با پیدایش

فضای باز سیاسی و رفاه عمومی، برخلاف دوران حکومت کلیسا، ایمان و اخلاص مردم افزایش خواهد یافت. اما امروزه جهان متمدن عملاً شاهد سقوط ارزش‌های دینی و باورهای مذهبی است.

هدف و ویژگی‌های حاکمیت دینی، نیز موضوعی است که در فصل سوم دفتر دوم این مجموعه به آن پرداخته می‌شود و هم‌چنین درباره مدعا و هدف این حاکمیت، اشاراتی شده است. موضوعاتی مانند: ولایت، آمادگی مردم، حق مردم در انتخاب نوع حکومت، و برتری نظام دینی.

نویسنده درباره جایگاه ولایت می‌نویسد: یکی از ویژگی‌های اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل انکار جامعه دینی ولایت پیشوایان دینی است. در هر جامعه دین‌دار، مردم متدین، عملاً خود را تحت ولایت پیشوایان دینی می‌دانند. این ولایت فوق‌تر قرار دارد و برتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی است. به گونه‌ای که می‌توان گفت قانون اساسی مولود آن است، نه بالعکس. بنابراین، در جامعه دینی، ولایت پیشوایان دین، همیشه بوده و خواهد بود با این تفاوت که گاهی این ولایت، عملاً حاکمیت را هم بر عهده می‌گیرد؛ مانند دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی.

نویسنده تلاش دارد، در دو بخش بعدی به توصیف و تعریف ساماندهی یک نظام دینی کارآمد و قابل ارائه در سطح جهان بپردازد و هم‌چنین برای روشن کردن اصول و مبانی نظری و اهداف و علایق عملی و شیوه و روش کار نیز کوشش کرده است.

در این بخش به ویژگی‌های ضروری یک نظام آرمانی اشاره شده و مشخصه فراگیر بنیادی که بتوان براساس آن یک نظام مطلوب و نامطلوب را از نظر اداره امور کشور تعریف کرده و از یکدیگر تشخیص داد با دو عنوان مورد بررسی قرار می‌گیرد: ۱. سودجویی و تسخیر؛ ۲. خردورزی و تدبیر؛ که البته نویسنده این دو به «تدبیر» و «تسخیر» خلاصه می‌کند.

در این بخش می‌خوانیم: «نماینده حاکمیت‌های تدبیری و تسخیری را به طور نسبی در جامعه‌های امروزی می‌توان نشان داد. جامعه‌های مدنی جدید و پیشرفته، از شیوه تدبیر پیروی می‌کنند؛ مانند آلمان، ژاپن، انگلیس و آمریکا. در مقابل آن‌ها نیز کشورهای عقب مانده قرار دارند که به خاطر محرومیت از خردورزی لازم و گرفتار بودن در شرایط محیطی نامناسب از شیوه تسخیر بهره می‌گیرند؛ مانند عربستان سعودی، افغانستان و کشورهای مشابه».

در واقع نویسنده تلاش دارد تا از این گذر مشخصات تدبیر و تسخیر را در عملکرد متولیان کشور خودمان بررسی کند. او ابتدا نقاط ضعف و قوت جامعه ایران را برمی‌شمارد و در ادامه راهکارهای آن را برای رسیدن به یک جامعه اسلامی ایده‌آل بیان می‌دارد.

او معتقدات در جامعه‌های تدبیری از سال‌ها پیش چند حزب اصلی و عمده، فعالند تا دیدگاه‌ها و جزئیات، کلیات سیاست‌ها و برنامه‌هایشان را طی دوران فعالیت با مردم در میان گذاشته، آنان را با دلایل و توجیهات خود، آشنا نمایند. در زمان انتخابات نیز بر همان دیدگاه‌ها تکیه و تأکید می‌کنند.

اما در جامعه‌های تسخیری، شخص جای برنامه را می‌گیرد. به جای آن که مردم را در جریان مشکلات کارها بگذارند و راه حل مشکلات را مطرح کرده، و تلاش برای حل مشکلات را تعهد نمایند، می‌کوشند تا شخص را در برابر شخص دیگر علم کرده، یکی را محور فضیلت و پرچم‌دار پیروزی شمرده و طرف مقابل را آلوده و جاهل و سرچشمه همه بدبختی‌ها معرفی نمایند. در بخشی از کتاب با عنوان «اشتباه تسخیر با تدبیر» می‌خوانیم: در دنیای قدیم، هر حاکمی که می‌توانست حاکم دیگری را شکست داده و جای او را بگیرد، به نتیجه مطلوب خود رسیده بود. چون چیزی جز تسخیر برای او مطرح نبود. اما در دنیای جدید، تسخیر مشکلی را حل نمی‌کند. آن چه دولت‌ها را سربلند و کام‌یاب می‌کند، میزان کارایی آن‌ها در تدبیر است، یعنی تا چه حد بتوانند منافع مردم خود را تأمین کنند و در داخل و خارج بر اقتدار و حرمت ملت خود بیافزایند.

بنا به اعتقاد نویسنده، در جهان سوم توان‌مندی تسخیر، ناتوانایی‌های تدبیر را پرده‌پوشی می‌کند، زیرا تحولات در این گونه جامعه‌ها براساس عقده و نارضایتی مردم و تحریک شدن احساسات آن‌هاست لذا برای اپوزیسیون این مهم است که بتوانند با تحریک و تحریف حریف، دل مردم را به دست آورند اما این که چه می‌توانند بکنند نه برای مردم چندان مطرح است و نه برای خودشان.

فصل دوم این بخش به ویژگی‌های جامعه تسخیری اختصاص دارد و ویژگی‌های عام و کل این گونه جامعه‌ها را در هشت عنوان دسته‌بندی می‌کند:

۱. استمرار دشمنی و کینه‌توزی؛ ۲. عدم امکان تحول تکاملی؛ ۳. اصالت تسخیر؛ ۴. بی‌ارتباط ماندن مراکز علمی با ضعف و مدیریت؛ ۵. اشعریت؛ ۶. فساد و بی‌عدالتی؛ ۷. نداشتن نظم پایدار؛ ۸. استمرار ناآگاهی و بی‌تجربگی مردم.

نتیجه و تحلیلی که نویسنده از این مسائل می‌گیرد این است که مشکل مردم در جهان سوم، مشکل نظام، قانون و آیین‌نامه نیست. مثلاً اگر هم نظام سلطنتی داشته باشند و قانون اساسی انگلستان را عیناً ترجمه کرده،

قانون اساسی خود قرار دهند، یا با نظام جمهوری، قوانین فرانسه را رسماً قانون کشورشان بکنند، یا در نظام دینی عین قرآن و فقه اسامی را مبنای قوانین خود قرار بدهند، باز هم مردم آن جامعه عیناً

در شرایط مردم انگلستان، یا فرانسه یا صدراسلام قرار نمی‌گیرند، نویسنده در ادامه می‌نویسد: مشکل مردم این‌ها نیستند، بلکه مشکل اصلی مردم، مشکل فکر و فرهنگ است. و تا این مشکل حل نشود، مشکلات



دیگر حل نمی‌شود. رسیدن به حاکمیت سالم و به یک نظام تدبیری، جز در سایه تفکر و خردورزی امکان ندارد. تحولات تسخیری که کشورهای جهان سوم عموماً به نوع سنتی آن گرفتارند کارایی ندارند. کشورها بلوک شرق، صورت جدید آن گونه تحولات را تجربه کردند. با شورش و خشونت استقرار یافتند و بقای خود را هم به جای شیوه علمی و دموکراتیک جامعه، با خشونت و بهره گرفتن از مخوف‌ترین مؤسسات نظامی و اطلاعاتی و پر سر و صداترین موج‌های تبلیغاتی تأمین کردند. فصل سوم این دفتر، شرایط و زمینه‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد در این راستا به عنوانی از قبیل: انسان‌محوری دین اسلام، اعتبار عقل و علم و وجود شرایط مناسب از جهات مختلف، می‌پردازد.

دین اسلام برخلاف ادیان دیگر، یک دین انسان‌محور است؛ یعنی اساس این دین حضور انسان است در دین اسلام، انسان مقدمه شناخت خداست که «هر که خود را شناسد، خدا را بشناسد».

بر این اساس که در نگاه اسلام، انسان بر دین تقدم دارد یعنی این انسان است که دین را تشخیص می‌دهد و انتخاب می‌کند، خرد و دانایی انسان، زیربنای اصلی زندگی اوست یعنی این انسان است که باید با عقل و دانش، خود را اداره کند و اگر پای دین هم به میان آید، آن را عقل و دانایی انسان کشف کرده و به دست آورده است. در قسمتی از این کتاب درباره وجود شرایط مناسب می‌خوانیم: «گذشت روزگار و پیدایش تفکر جدید و امکانات جدید، به همان اندازه که به ضرر ادیان باطل و مخصوصاً مسیحیت تمام شده است می‌تواند بیش از آن و بیش از حد تصور ما به سود دین اسلام باشد. و این خود نشانه اعجاز این دین خاتم و جاودانه است». در این کتاب گرچه به تمام موارد حوادث معنوی و مادی دوران اخیر که به سود اسلام است اشاره نشده، اما بر این موارد تأکید گردیده است:

الف) منزوی و بی‌اعتبار شدن مبانی دین غالب و در عین حال باطل جهان یعنی مسیحیت، به وسیله روشن‌اندیشان پیروان خودش؛

ب) با سواد شدن اکثریت مردم جهان؛

ج) پیشرفت فوق‌العاده رسانه‌ها در بالا رفتن سطح زندگی مردم؛

د) احیای فردیت در اکثریت مردم و نیاز جهانی به معنویت



معقول.

نویسنده سپس در ادامه فصل چهارم، به چند نکته درباره عملکردمان پس از انقلاب اسلامی اشاره می‌کند. در این فصل می‌خوانیم: در جامعه ما پس از انقلاب اسلامی باید سه هدف دنبال می‌شد:

۱. ساماندهی و پیش‌برد همه‌جانبه کشور؛

۲. ایجاد هویت اسلامی در مردم جامعه؛

۳. کسب جایگاه مورد توجه و احترام بین‌المللی.

نویسنده مدعی است که به شکلی در انجام کامل این امر ناکام بوده‌ایم و عوامل این ناکامی را در مشکل تفکر، اهمال در حفظ ارزش‌های اصولی انقلاب اسلامی، و عملکرد ضعیف پیشگامان در تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر و کوتاهی در پاسداری از موقعیت بین‌المللی انقلاب می‌داند.

در بخش سوم مؤلف به طراحی نظام عبد-رب و بررسی ویژگی‌ها و شرایط آن می‌پردازد. این پژوهش‌گر، مدل نظام سیاسی اسلام را، نظام عبد-رب می‌نامد و به عقیده او این نظام همان نظامی است که بر همه حکومت‌های شرق و غرب ترجیح دارد. نظامی است که همه دستاوردهای خوب نظام‌های دیگر را دارد، در عین حال کمتر از نظام‌های دیگر به اصالت، اعتبار و آزادی انسان‌ها آسیب می‌رساند. او در ادامه ادعان می‌دارد که: دستیابی به چنین حاکمیتی نیازمند زمینه‌های لازم آن است و این زمینه‌ها به‌طور کلی، از دو جهت ضرورت دارند: نخست از جهت معرفت و فهم درست از اسلام و نظام سیاسی آن و دوم از جهت تحقق و به مرحله اجرا درآمدن آن.

در ادامه این پژوهش، پژوهش‌گر به اصول اساسی و محوری در نگرش جدید به فلسفه سیاست اسلامی می‌پردازد و در این زمینه از مواردی چون اصالت و اعتبار انسان، و دین درست و کارآمد نام می‌برد.

او می‌نویسد: برای تشکیل یک نظام سیاسی دینی، دست کم باید آن دین سه شرط زیر را داشته باشد: عقلانیت، جامعیت دینی و توفیقی بودن آموزه‌هایش.

فصل دوم این بخش به «تحول در شیوه اجرا» اختصاص دارد و موارد آن از قبیل: غفلت از اصول نظری و نهادهای اجرایی لازم؛ سنت بدینی در رابطه حکومت با مردم؛ مبارزات بی‌منطق قدرت‌طلبان داخلی؛ شیطنت و سودجویی قدرت‌های خارجی؛ سنت‌ها و هنجارهای نادرست و زیان‌بار را بررسی می‌کند.

به اعتقاد نویسنده، نزدیک کردن مردم به حاکمیت و کار دسته‌جمعی و کشوری نیازمند تلاش نظری و عملی و فکری و اجرایی طولانی است.

فصل سوم به توضیح مختصر عناصر اصلی و درون‌مایه نظام الهی می‌پردازد و این عناصر اصلی را در توحید، ربوبیت، اعتبار انسان و عبودیت، طبقه‌بندی می‌کند.

نویسنده کتاب معتقد است که زندگی ده ساله رسول خدا(ص) با یارانش در مدینه، اصول اساسی الگو و مدل حکومت اسلامی را عملاً ترسیم کرده است. نوع حکومتی که اسلام مطرح می‌کند، حکومت آرمانی است عیناً مانند مدینه فاضله افلاطون، در عصر باستان و کمونیسم و آنارشیزم در عصر جدید، مدل حکومتی اسلام نه شرقی و نه غربی و در عین حال، خوبی‌های آن‌ها را دارد و از کاستی‌های آن‌ها به دور است. با توجه به تعریف این نظام و اصول بنیادی و درون‌مایه آن، یعنی توحید، ربوبیت انسان و عبودیت، می‌توان به سادگی اهداف این نظام را نیز تشخیص داد. وی در ادامه عنوان می‌دارد که مسائل مربوط به اعتبار و تعالی و سعادت انسان، در کانون اهداف این نظام قرار دارد و می‌توان از سه هدف مهم و وابسته به هم این نظام نام برد که عبارتند از:

۱. پاسداری از اصالت و اعتبار انسان؛

۲. ساماندهی زندگی توأم با سعادت دنیوی انسان؛

۳. در جهت سعادت جاویدان اخروی؛

۴. انتخاب نظام توحید و استقرار رابطه در «عبد-رب» برای تأمین دو هدف پیشین.

نگارنده تأکید می‌کند: با دقت در سه هدف مذکور به این نتیجه می‌رسیم که محور فلسفه سیاست اسلامی کمال و سعادت انسان است و بس! تشکیل نظام عبد-رب با این هدف است که انسان درست پرورش یابد، آزاد فکر کند و از کسب کمالات ممکن خود، غفلت و کوتاهی نکند.

او سپس به نقش این اهداف در ساماندهی نظام «عبد-رب» می‌پردازد و آن را در: حضور انسان، تنظیم سعادت دنیا در جهت سعادت اخروی و نظام ارتباطی عبد و رب بررسی و ارزیابی می‌کند. نویسنده در پایان با رد ضد دنیایی بودن نظام اسلامی می‌نویسد:

حضور انسان در نظام الهی (عبد-رب) مشروط به آگاهی آزادی و اجتماع است. هم‌چنین، اسلام و نظام الهی، نه هستی‌سوز است و نه ضد دنیا. در نظام الهی هستی انسان محور زندگی دنیا و آخرت و غایت و هدف آفرینش دنیا و آخرت است. بنابراین در اسلام برخلاف ادیان و مکاتب غیرعقلانی، زندگی دنیوی و ادامه آن در آخرت اساس و هدف برنامه‌هاست. لذت‌های دنیوی تحریم نمی‌شوند و برنامه‌های ریاضتی مسیحی یا هندی جایی در زندگی یک مسلمان ندارند. تنها چیزی که هست این است که برخورداری انسان از این لذت‌ها قانون‌مند می‌گردد.

کتاب مقدمه‌ای بر فلسفه سیاست در اسلام، منبع و مقدمه مناسبی است برای مخاطبانی که به بررسی رابطه دین و سیاست، حکومت آرمانی اسلامی و مباحث مرتبط با فلسفه، دین و سیاست در جامعه مدرن علاقه‌مندند.